

میرزا رضا کرمانی ام!

نه ابر بود، نه طوفان.



آفتاب بود و،
ممالک محروسه ایران.

وتک صدایی:

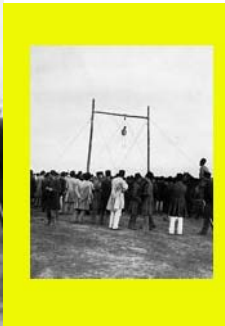
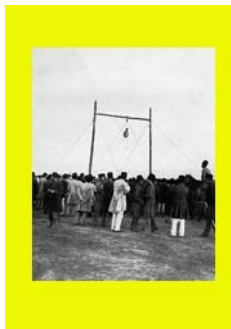
گفتم که:



م
ی
ر

م! "

از پایینی هابم.
هنوز از شماسرترم.
از چه ترسیده بودید
که انبوه آمده بودید ترسیده؟ "



از بالای شانه های دماوند،
به تهران نگاه کردن،
تابلوی بزرگ زندگی و ، آدم ها، و تاریخ .
باغچه های سمن و، یاسمن و، انسان ها را،
از روزن خاطرات و دیده ها دیدن،
دلتنگی است یادوباره دیدن؟
صداهایی از تاریخ شنیدن است؟
یاکرشدن به وقت شنیدن؟

از روزنه ``خاطرات`` ،
یکی که می گفت: ``نگفت کرمانی ام، گفت : مانی ام !``
پاسخ شنید که : ``هم گفت کرمانی ام، هم گفت : مانی ام !``
کر بودی که گفت : ``من بودم و، سایه ام، [redacted] ام ``؟

هم ابری بود،
هم طوفانی .
آنجا! آن بالا! بالای آن آدم ها!
در بالای شانه های دماوند.
انگار که صدایی می وزید :
" میرزا رضای کرمانی ام !"
" مانی ام !"
" - هم ابر بود،
هم طوفان.
در ممالک محروسه ایران."

حسین مشرف

POEM BY HOSSEIN MOSHREF

